

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه اصفهان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه فلسفه و کلام اسلامی

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته فلسفه و کلام اسلامی

حدوث و بقاء نفس بر اساس حرکت جوهری

استاد راهنما:

دکتر علی ارشد ریاحی

استاد مشاور:

دکتر سید مهدی امامی جمعه

پژوهشگر:

معصومه محرابی

مهر ۱۳۹۰

کلیه حقوق مادی مترتب بر نتایج مطالعات، ابتکارات
و نوآوری‌های ناشی از تحقیق موضوع این پایان‌نامه
متعلق به دانشگاه اصفهان است.



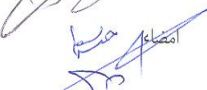



دانشگاه اصفهان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه فلسفه و کلام اسلامی


پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد رشته‌ی فلسفه و کلام اسلامی گرایش
فلسفه و کلام خانم معصومه محرابی

تحت عنوان
حدوث و بقاء نفس بر اساس حرکت جوهری

در تاریخ ۳۰ / ۷ / ۱۳۹۰ توسط هیأت داوران زیر بررسی و با درجه عالی به تصویب نهایی رسید.

- ۱- استاد/ استادان راهنمای پایان‌نامه دکتر علی ارشد ریاحی با مرتبه‌ی علمی دانشیار امضاء 
- ۲- استاد/ استادان مشاور پایان‌نامه دکتر سیدمهدی امامی جمعه با مرتبه‌ی علمی دانشیار امضاء 
- ۳- استاد/ استادان داور داخل گروه دکتر جعفرشاه نظری با مرتبه‌ی علمی استادیار امضاء 
- ۴- استاد/ استادان داور خارج از گروه خارج دکتر سید احمد محمودی با مرتبه‌ی علمی استادیار امضاء 

امضای مدیر گروه



با پاس و از اتاد ای ار ند، ناب آ می د مرعی ار بریای از آغاز پمان گارش ان پمان از

را طای می ارز بره می امشان . ه ده ام . ن از اساید ای : ناب و مر . شاه . می، د مر میدا د

ودی و د مرید مدی اما ی د از نراشان ان عاده فوده ام واز می می سخ ان اساید ار ند

ه ده ام پاس ارم واز را ور عال آرزوی وق ای امشان دارم.

چکیده

ملاصدرا بر اساس حرکت جوهری و تشکیک مراتب وجود، نظریه ای را پی ریزی می‌نماید که بر اساس آن، نفس، جسمانی الحدوث و روحانیه البقاء است. او با تبیین اصل فوق الذکر، سعی در حل مشکلاتی همچون بیان چگونگی رابطه‌ی نفس و بدن دارد و در نظریه‌ی خود از آیات، روایات و منابع عرفانی بهره‌های بسیاری برده است. فلسفه‌ی ملاصدرا بر سه محور برهان، عرفان و قرآن بنا گشته است. آثار او مشحون از نوشته‌های ابن عربی می‌باشد که آنها را در راستای عقاید خود و تطبیق آن با فلسفه اش مورد تعبیر و تفسیر قرار داده و در جای جای تألیفاتش به عقاید و افکار این عارف بزرگ استناد نموده است. ملاصدرا، خود یکی از مفسرین صاحب نام قرآن می‌باشد که با رویکردی فلسفی آیات این کتاب مقدس را تأویل و تفسیر کرده است. علاوه بر این تمام آثار این فیلسوف گرانقدر، مزین به آیات و روایات اسلامی می‌باشد و این نشانگر عمق ایمان و دل‌بستگی او به اسلام و مذهب تشیع است. ملاصدرا را باید نخستین فیلسوفی دانست که معاد جسمانی را به شکلی نظام مند وارد فلسفه کرده و بر آن اقامه‌ی برهان نموده است. اگرچه بسیاری از اندیشمندان مسلمان معاد مثالی او را مغایر با معاد جسمانی مورد نظر قرآن و احادیث و روایات می‌دانند، ولی باید گفت همین اندازه که او باب بحث از معاد جسمانی را در فلسفه باز کرده، تحولی در معاد شناسی بوجود آورده است.

کلید واژه‌ها: حدوث، بقاء، نفس، حرکت جوهری

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

فصل اول : کلیاتی در باره ی نفس

۱-۱- تعریف نفس.....	۱
۱-۱-۱- مروری گذرا بر تعریف نفس در فلسفه.....	۱
۱-۱-۲- تعریف نفس از دیدگاه ارسطو.....	۳
۱-۱-۳- تعریف ابن سینا از نفس.....	۳
۱-۱-۴- تعریف نفس از دیدگاه ملاصدرا.....	۴
۱-۲- اثبات وجود نفس.....	۷
۱-۳- اثبات تجرد نفس.....	۹
۱-۴- اثبات وحدت قوای نفس.....	۱۱
۱-۵- متعلق نفس.....	۱۳
۱-۶- قدم نفس.....	۱۴
۱-۶-۱- اقوال در حدوث و قدم.....	۱۵
۱-۶-۲- ادله ی قائلین به قدم نفس.....	۱۵
۱-۷- حدوث نفس انسان.....	۱۶
۱-۸- تأثیر حرکت جوهری بر معرفت النفس ملاصدرا.....	۱۷
۱-۹- مسئله ی نفس و جسم در فلسفه ی غرب.....	۲۳
۱-۹-۱- دکارت و ظهور ثنویت گرایی.....	۲۴
۱-۹-۲- نظریه ی اصالت پدیدار ثانوی.....	۲۵
۱-۹-۳- رفتارنگری.....	۲۶
۱-۹-۴- نظریه تقارن و توازی.....	۲۶
۱-۹-۵- نظریه ی دو زبانی، دو محمولی.....	۲۷
۱-۱۰- جایگاه انسان در جهان هستی بر اساس دیدگاه جسمانیه الحدوث.....	۲۸

فصل دوم: تفاوت دیدگاه ابن سینا و ملاصدرا در مورد حدوث نفس

۱-۲- تفاوت دیدگاه های فلاسفه ی اسلامی درباره حدوث نفس.....	۳۱
--	----

- ۲-۲- حرکت جوهری نفس و حدوث آن از دیدگاه ملاصدرا و ابن سینا ۳۳
- ۳-۲- انتقاداتی که برخی معاصران ملاصدرا بر حدوث جسمانی نفس وارد دانسته اند ۳۵

فصل سوم : بررسی دیدگاههای فلاسفه درباره رابطه ی نفس و بدن

- ۱-۳- رابطه ی نفس و بدن از دیدگاههای مختلف ۴۰
- ۱-۱-۳- رابطه ی نفس و بدن از دیدگاه افلاطون ۴۶
- ۲-۱-۳- رابطه ی نفس و بدن از دیدگاه ارسطو ۴۷
- ۳-۱-۳- رابطه ی نفس و بدن از دیدگاه دکارت ۴۸
- ۴-۱-۳- رابطه ی نفس و بدن از نگاه ابن سینا ۵۱
- ۱-۴-۱-۳- تأثیر و تأثر متقابل نفس و بدن از دیدگاه ابن سینا ۵۲
- ۵-۱-۳- رابطه ی نفس و بدن بر اساس دیدگاه جسمانی الحدوث و روحانیه البقاء بودن نفس ۵۴
- ۶-۱-۳- نقش روح بخاری در تبیین رابطه ی نفس و بدن ۵۹

فصل چهارم : تأثیر قرآن، روایات و عرفان بر نظریه ی ملاصدرا

- ۱-۴- مقدمه ۶۱
- ۲-۴- واژه ی نفس در قرآن از نظر لغوی ۶۱
- ۱-۲-۴- تأثیر قرآن کریم بر شکل گیری اندیشه های فلسفی ملاصدرا ۶۳
- ۳-۴- توجیه آیات و روایات دال بر قدم نفس ۶۶
- ۴-۴- حدوث و بقاء نفس در عرفان ۶۸
- ۱-۴-۴- نشانه هایی از جسمانی الحدوث بودن نفس در آثار عرفا ۶۸
- ۵-۳- تجدد امثال و حرکت جوهری ۷۲

فصل پنجم : بقای نفس از نظر ملاصدرا بر اساس حرکت جوهری

- ۱-۵- تجرد برزخی ۷۷
- ۲-۵- رابطه ی تجرد و بقاء ۷۸
- ۳-۵- ادله ی بقای نفس از دیدگاه ابن سینا ۸۱
- ۱-۳-۵- ادله ی ملاصدرا بر بقاء نفس ۸۲

- ۴-۵- موت طبیعی ۸۴
- ۴-۵- ۱- موت اخترامی ۸۴

فصل ششم: معاد جسمانی از نظر ملاصدرا

- ۱-۶- معنای معاد ۸۵
- ۲-۶- معاد و زندگی پس از مرگ ۸۶
- ۳-۶- اصول یازده گانه ی ملاصدرا در اثبات معاد جسمانی ۸۶
- ۴-۶- تفاوت معاد جسمانی ملاصدرا با قرآن و روایات ۸۹

فصل هفتم: نتیجه گیری و مقایسه

- منابع و مأخذ ۱۰۱

مقدمه

یکی از اساسی ترین مباحث معرفت النفس پس از اثبات وجود نفس و تجرد آن، بحث از حدوث و بقاء آن است. بحث از حدوث، به نحوه ی خلقت انسان و پیدایش او باز می‌گردد. اتخاذ هر رویکردی نسبت به این موضوع در تعیین نوع رابطه ی نفس و بدن و همچنین بحث بقاء نفس موثر می‌باشد.

نگاه هر فیلسوفی به انسان برخاسته از جهان بینی و نحوه ی نگرش او به کل هستی است و در همین راستا، ملاصدرا که یک فیلسوف الهی است و فلسفه ی خود را بر سه محور برهان، عرفان و قرآن بنا کرده است، بر اساس اصل اصالت وجود، تشکیک مراتب وجود و حرکت جوهری، تصویری وحدت گونه از جهان هستی و انسان ارائه می‌دهد. در نگاه او تمام اجزاء عالم یک کل به هم پیوسته است که تنها از نظر مرتبه و درجه با هم تفاوت دارند. وی معتقد است که نفس در آغاز صورتی منطبع در جسم است و سپس با تحول جوهری مرتبه به مرتبه وجودش شدت می‌یابد و از عالم طبیعت به عالم مثال و سپس به عالم عقل صعود می‌کند. وی نتیجه می‌گیرد که نفس در هر مرتبه از وجود به درجه ی خاصی از تجرد دست می‌یابد. رساله ی حاضر بر مبنای روندی کاملاً کلاسیک می‌کوشد تا اندیشه‌های ملاصدرا را با اتکاء به براهین و ادله ی ارائه شده توسط آن فیلسوف بزرگ توضیح داده، در حد امکان به زوایای مختلف آن بپردازد.

تبیین مسئله پژوهشی و اهمیت آن:

از آنجا که تمام معارف ذوقیه، عقلیه و نقلیه بر پایه معرفت النفس استوار می‌باشد، هر عقیده غلط و انحرافی در این زمینه می‌تواند پیامدهای ناگواری برای فرد و جامعه داشته باشد و انحرافات فکری و اخلاقی را گسترش دهد. در غرب، دکارت به پیروی از فلاسفه یونانی همچون افلاطون، بین نفس و بدن دیوار بلند و غیر قابل عبوری کشید و این دو را متباین به تمام ذات دانست و همین امر در غرب بحرانی ایجاد کرد که هیچ یک از فلاسفه غربی قادر به حل آن نشد. همین مسئله سبب گشت تا جامعه غرب به سوی مادگرایی و یا فایده گرایی صرف روی آورد و نهایتاً به بحران معنویت در غرب انجامید.

ملاصدرا بر اساس حرکت جوهری جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء بودن نفس را مطرح کرد و به اثبات رسانید. او بجای اینکه بین نفس و جسم دوگانگی قائل شود، آنها را دو مرتبه از یک حقیقت واحد دانسته و براساس تشکیک مراتب وجود و حرکت جوهری این دوگانگی را حل و نسبت منطقی بین جسم و نفس برقرار کرد.

در این تحقیق بر آنیم که ببینیم ملاصدرا در بحث حدوث و بقاء نفس چه تحولی ایجاد کرده است و تفاوت نظریه او در خصوص نفس با فلاسفه ای همچون ابن سینا در چیست و چه مزایایی دارد. همچنین معادشناسی او چه تأثیری بر جای گذاشته و چه گره‌هایی را در این خصوص گشوده است.

کلید واژه‌ها:

حدوث - بقاء - نفس - حرکت جوهری

روش تحقیق:

تحلیلی - توصیفی

اهداف:

۱- بررسی تحولی که نظریه ملاصدرا در انسان شناسی بوجود آورده است.

۲- مقایسه نظریه ملاصدرا در خصوص حدوث و بقاء نفس با ابن سینا.

۳- بررسی تأثیر آیات، روایات و عرفان در مسئله ی حدوث و بقاء نفس.

۴- بررسی جایگاه نظریه ی بقاء نفس ملاصدرا بر اساس حرکت جوهری در معاد شناسی او.

فرضیات و پرسشها:

۱- نظریه ی جسمانیة الحدوث بودن نفس ملاصدرا بر اساس حرکت جوهری، چه تحولی در انسان شناسی او بوجود آورده

است؟

۲- چه تفاوت اساسی بین نظریه ی ملاصدرا در مورد حدوث و بقاء نفس با ابن سینا وجود دارد؟

۳- ملاصدرا در مسئله ی حدوث و بقاء نفس بر اساس حرکت جوهری تا چه حد تحت تأثیر آیات، روایات و عرفان قرار

داشته است؟

۴- نظریه ی بقاء نفس ملاصدرا بر اساس حرکت جوهری، چه تأثیری در معاد شناسی او دارد؟

فصل اول

کلیاتی درباره ی نفس

۱-۱- تعریف نفس

نفس در لغت شناسی و فلسفه دو جایگاه متفاوت دارد: اولی به این کلمه از منظر واژه شناسی می پردازد و دومی از دیدگاه فلسفی و عرفانی می کوشد تا پرده از اسرار و پیچیدگیهای چستی، ماهیت و حقیقت نفس بردارد. از منظر واژه شناسی، طبرسی در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه (وما یخضعون الا انفسهم) نفس را این گونه تعریف می کند: واژه نفس سه معنا دارد: روح، تأکید، ذات و اصل شی. (طبرسی، ۱۳۷۹ ق، ج ۱، ص ۴۶)

همچنین در صحاح اللغه دو معنا برای واژه نفس بیان شده است: یکی به معنای روح. خرجت نفسه، یعنی: روحش خارج شد. و دیگری به معنای خون. نفس سائله، یعنی: خون جهنده. (صحاح اللغه، قرن ۴ ق، کلمه ی نفس)

ابن منظور نفس را در لغت چنین تعریف می کند: نفس، در اصل لغت بر خروج نسیم دلالت می کند و تنفس نیز به همین معنا می باشد. واژه نفس در کتابهای لغت، بیشتر به معنی ذات و حقیقت شی آمده است، "قَتَلَ فُلَانٌ نَفْسَهُ" یعنی ذات و حقیقت خودش را هلاک کرد. (ابن منظور، ۱۴۱۰ ق، ج ۶، ص ۲۳۳).

۱-۱-۱- مروری گذرا بر تعریف نفس در فلسفه

پس از ترجمه ی کتاب النفس ارسطو، فلاسفه ی بزرگ اسلامی همچون فارابی و ابن سینا کتابهایی در زمینه ی علم النفس به رشته ی تحریر در آوردند که همان خط سیر ارسطویی را دنبال می کرد و دارای همان

ساختارها و شاخصهای ارسطویی درباره ی نفس همچون تقسیم قوای نفسانی، ادراکات و... بود. (عبدالکریم عثمان، ۱۳۶۰، ص ۱۹)

در تعریف نفس نیز فلاسفه ی اسلامی به ارسطو اقتداء کرده و از او پیروی نمودند. اگرچه در آیات و احادیث، کلمه ی نفس به فراوانی به کار رفته بود، ولی این امر سبب نشد که حکمای مسلمان از تعریف ارسطویی عدول کنند

« از جمله عواملی که باعث شده است تا فلاسفه در تعریف نفس تحت تأثیر آراء ارسطو قرار گیرند این بوده که وی اولین فیلسوفی بود که برای نخستین بار تعریف مشخص و سنجیده و روشنی در باره نفس بیان کرد و این تعریف با دین و روح فرهنگ اسلامی تعارضی نداشت» (همان، ص ۸۱)

همانطور که قبلاً نیز اشاره شد، تمامی تعاریفی که در مبحث مربوط به واژه شناسی نفس مطرح شد صرفاً از نظر معنای لغوی دارای اعتبار می باشند و بدیهی است که از منظر فلسفه و عرفان، نفس دارای مفاهیمی بسیار پیچیده است و در تبیین خود، تعریفی جامع تر را می طلبد. تعریفی که در راستای آن بتوان به درکی مناسب و قابل تأمل از چیستی و ماهیت نفس رسید و از پیچیدگیهای آن، حتی امکان پرده برداشت. پیچیدگیهایی که برخی در باره ی آن چنین گفته اند: شناخت نفس همواره جزء پیچیده ترین مسایل فلسفی و معارف الهی محسوب شده و می شود و به همین لحاظ حکمای بزرگ، درباره ی نفس دیدگاههای مختلف و متعددی ارائه کرده اند که شرح مختصر آن چنین است: مفهوم نفس به اجمال عبارت است از قوه ای که در جسم موجود است یا به آن تعلق می گیرد و منشأ آثار گوناگون می شود. توضیح آن که برخی از اجسام دارای آثار یک نواخت هستند مثلاً آتش همواره دارای اثر سوزندگی یا ایجاد حرارت است. یا مثلاً یخ همواره سرد است و مانند آن اما برخی اجسام آثار گوناگون از آنها ظهور می کند مثلاً انسان آثار مختلف ادراکی و تحریکی دارد که این آثار گوناگون از یک مبداء سرچشمه می گیرد که نام آن نفس است. (مصباح یزدی، ۱۳۷۵، ص ۴۰)

درباره ی چیستی، حقیقت و ماهیت نفس، به طور کلی فلاسفه دیدگاههایی کاملاً متفاوت ارائه کرده اند مثلاً قبل از صدرالمتألهین حکما بر آن بودند که نفس در حدوث و بقاء مجرد است یعنی به عنوان یک موجود مجرد خلق می شود و به عنوان یک موجود مجرد باقی می ماند. اما مؤسس حکمت متعالیه، حکیم ملاصدرای نظریه جدیدی درباره نفس مطرح کرده و می گوید: نفس «جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء» است یعنی نفس در ابتدای پیدایش خود دارای یک وجود مادی است و بر اثر حرکت جوهری تکامل می یابد و در نهایت به مرحله مجرد عقلی می رسد و پیش از رسیدن به تجرد، یک موجود جسمانی است. طبق این نظریه، حقیقت نفس در آغاز، جوهری جسمانی است اما در خلال حرکت جوهری پیوسته سیر تکاملی خود را از طریق وصول به مراتب

برتر و شدیدتر وجود ادامه می‌دهد و با حفظ وحدت شخصی فرد، در نهایت به مرتبه تجرد راه می‌یابد و موجود مجرد می‌شود. (همان، ص ۶۰)

۱-۱-۲- تعریف نفس از دیدگاه ارسطو

ارسطو پس از شرح کامل معنای جوهر و کمال به تعریف نفس می‌پردازد:

« گوئیم یکی از اجناس وجود جوهر است، اما جوهر به معنی اول ماده است، یعنی چیزی است که بنفسه شیء معینی نیست، به معنی دوم، شکل و صورت است که ماده را بر حسب آن شیء معینی می‌خوانیم و به معنی سوم، شیء مرکب از ماده و صورت است. اما ماده قوه است و صورت کمال، و کمال به دو معنی می‌آید: یا مثل علم و یا مثل به کار بردن علم. اما رأی عام بر این است که اجسام به جوهریت احق از هر چیزی است میان آنها اجسام طبیعی چنین است، زیرا که اینها اصول اجسام دیگر است. برخی اجسام طبیعی دارای حیات است، و بعضی دیگر حیات ندارد. مقصود ما از حیات این است که جسم تغذی کند و نمو یابد و خود به خود فساد پذیرد. از اینجا نتیجه می‌شود که هر جسم طبیعی که از حیات بهره دارد جوهر است، بدین معنا جوهر مرکب است. و چون بعلاوه، در اینجا مقصود از جسم، جسمی است که دارای صفت معینی است، یعنی جسم ذی حیات است، جسم با نفس یکی نخواهد بود، زیرا که جسم ذی حیات محمول موضوعی نیست، بلکه خود حامل و ماده است. در نتیجه، نفس بالضروره جوهر است، بدین معنی که صورت برای جسمی طبیعی است که دارای حیات بالقوه است. اما جوهر صوری کمال است، بنابراین نفس کمال است برای جسمی که دارای چنین طبیعتی است. لیکن کمال به دو معنی می‌آید، گاهی مانند علم است و گاهی مانند بکار بردن علم. بدین ترتیب پیداست که نفس کمالی مانند علم است، زیرا که خواب نیز مانند بیداری مستلزم وجود نفس است. منتهی بیداری چیزی مانند بکار بردن علم است، و خواب چیزی مثل داشتن علم، بی آنکه را به کار برند.» (ارسطو، ۱۳۶۶، صص ۷۶-۷۸).

ارسطو پس از بیان این مقدمات، نفس را این گونه تعریف می‌کند:

« کمال اول برای جسم طبیعی که دارای حیات بالقوه است، یعنی برای جسم آلی.» (همان، ص ۷۸)

در این تعریف نفس، کمالی به معنای صورت برای جسم است. عصاره ی تفکر این فیلسوف بزرگ، در

باره ی نفس در این تعریف گنجانده شده است.

۱-۱-۳- تعریف ابن سینا از نفس

ابن سینا در کتاب شفا نفس را این گونه تعریف می‌کند:

« النفس التي نحتها هي كمال اول لجسم طبيعي آلی له ان يفعل افعال الحياه » یعنی: نفسی که تعریف می‌کنیم، کمال اول برای جسم طبیعی آلی است که می‌تواند افعال حیاتی انجام دهد (ابن سینا، ۱۳۷۵، ص ۲۲)

اگر چه تعریف ابن سینا از نفس با تعریف ارسطو چندان تفاوت مبنایی و اساسی ندارد، و همان اصطلاحات و الفاظ را مورد استفاده قرار داده است، ولی ابن سینا دایره شمول کمال را وسعت می‌بخشد. از دیدگاه او هر صورتی کمال است ولی هر کمالی صورت نیست و می‌تواند مستقل از ماده وجود داشته باشد. او دیدگاه خود را در این زمینه این گونه توضیح می‌دهد:

« كل صورة كمال و ليس كل كمال صورة فان الملك كمال للمدينه والربان كمال السفينه و ليسا بصورتين للمدينه و السفينه، ماكان من الكمال مفارق الذات لم يكن بالحقيقه صورت للماده و في الماده» به این معنی که هر صورتی کمال است اما هر کمالی صورت نیست. همان گونه که پادشاه برای کشور و ناخدا برای کشتی کمال می‌باشند، اما صورت کشور یا کشتی نیستند. کمالی که مفارق از ماده باشد، حقیقتاً صورت برای ماده و در ماده نیست. ابن سینا نفس و بدن را دو جوهر مغایر و متفاوت از هم می‌داند، به طوری که نفس بعد از فنای ماده می‌تواند وجودی مستقل داشته باشد و به بقاء خود ادامه دهد.

۱-۲-۴- تعریف نفس از دیدگاه ملاصدرا

اگر چه ملاصدرا بر اساس اصولی مانند اصالت وجود، تشکیک مراتب وجود، وحدت وجود و مهمتر از همه قاعده‌ی حرکت جوهری، مبانی معرفت النفس اسلامی را دگرگون می‌سازد ولی در تعریف نفس از ارسطو، فارابی و ابن سینا پیروی می‌کند و با همان عبارات و اصطلاحات، به تعریف نفس می‌پردازد. او در تعریف نفس نباتی چنین بیان می‌کند:

«النفس كمال اول لجسم طبيعي آلی من جهة مايتولد و يربو و يتغذى» یعنی: نفس کمال اول برای جسم طبیعی آلی است از آن جهت که دارای رشد، نمو و تغذیه است. (ملاصدرا، ۱۳۴۵، ص ۲۱۳)

در تعریف نفس حیوانی ملاصدرا این عبارات را بکار برده است:

« كمال اول لجسم طبيعي آلی من جهة انه ذی حياه بالقوه من شأنه ان يحس و يتحرك بالاراده» (همان، ص ۲۷۵) یعنی: نفس کمال اول برای جسم طبیعی آلی از آن حیث که دارای حیات بالقوه و حس و حرکت ارادی است.

او نفس ناطقه ی انسانی را بدین شکل تعریف می‌کند:

« کمال اول لجسم طبیعی آلی من جهة ادراک امور الکلیه و المجردات و فعل افعال الفکریه» (ص ۳۰۴ همان) یعنی: کمال اول برای جسم طبیعی الی است که قادر به ادراک امور کلیه و مجرد است و دارای قدرت تعقل می‌باشد.

حد جامع مشترک بین همه ی این تعاریف «کمال» است. عبارات و الفاظی که ملاصدرا در تعریف نفس بکار می‌برد در حقیقت همان عبارات و اصطلاحات ابن سیناست. بر اساس نظریه‌های افلاطونی و مشائی در خصوص نفس شاید بتوان حقیقت انسان را تا حدودی تعریف کرد، چرا که نفس از همان ابتدای خلقت جوهری مجرد است و به جز تغییر در اعراض و اوصاف هیچ نوع تحول و حرکتی در کنه ذات او راه ندارد. اما بر اساس دیدگاه ملاصدرا، نفس آن به آن در حرکت است و هیچ ثبات و سکونی در باره ی نفس قابل تصور نیست. صورتی بر صورت دیگر افزوده می‌شود. لبس بعد لبس است. انسان تا زمانی که در این جهان مادی زندگی می‌کند ماهیت ثابتی ندارد و مدام در تغییر و تحول جوهری است. از نشئه ای به نشئه ی دیگر می‌رود. از طرفی تا موجودی در تطور و حرکت باشد و ماهیتش به ثبات نرسد نمی‌توان از او تعریف مشخص و کاملی ارائه داد. (شهید مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۱۷)

از دیدگاه ملاصدرا انسان موجودی است که تمام مراتب سه گانه ی عالم به اعتبار ادراکات سه گانه اش، در او گرد آمده است. حقیقت او اجتماع دنیا، آخرت و عالم مفارقات و عقلیات است. (ملاصدرا، ۱۳۴۵، ص ۵۰۵) بر این اساس انسان در ذات خویش جمیع آفریده‌های عقلی، حسی، نفسی و روحانی را گرد آورده است. او به گونه‌ای خلق شده که می‌تواند به هر جامه ای در آید و قادر است جامع همه ی هیئتهای لاهوتی و ناسوتی باشد. (ملاصدرا، ۱۳۵۸، صص ۱۶۷-۱۶۸)

پس بر اساس حرکت جوهری، جسم و نفس انسان پیوسته در تحول و دگرگونی بین حالات مختلف است، تا به درجات وجودی بالاتر ارتقاء یابد. نردبان تجرد عقلی را پله به پله بالا رود. در این سیر انسان بر حسب اعمالی که انجام می‌دهد در مرتبه ی ملائکه یا شیاطین قرار می‌گیرد. (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف، صص ۳۳۱-۳۳۲)

پس هر کس به وجدان خود رجوع کند در می‌یابد که هویت او در دو آن گذشته و آینده یکی نیست و در تغییر و تحول مدام است و این دگرگونی صرفاً به علت تغییر در عوارض و اوصاف نیست بلکه ناشی از اختلاف اطوار و درجات و مراتب ذات واحد اوست. (ملاصدرا، ۱۳۶۰ ب، صص ۱۳۱-۱۳۲)

پس انسان به حسب ذاتش همواره در تبدل و دگرگونی از نشئه ای به نشئه ی دیگر است و از طوری به طور دیگر در حال عبور است تا به خط پایانی و غایت القصوای خود برسد. تعریف چنین موجود پیچیده ای سخت دشوار و تا حدودی ناممکن به نظر می‌رسد:

«چون نفس حد یقف و مقام معلومی ندارد چگونه می‌شود آن را تحدید، یعنی تعریف به حد کرد؟ و معنی فوق تجرد این است که نفس علاوه بر اینکه مجرد از ماده است، از ماهیت نیز مجرد است، بلکه فوق این تجرد هم هست که در یک حد ثابت نیست. تاکنون ادله اقامه کرده ایم که نفس ناطقه عاری از ماده و احکام آن است، این معنی تجرد آن بود. اکنون گوئیم که نفس ناطقه مقام ذاتش فوق این تجرد است که او را ماهیت نیز نیست، بلکه فوق این تجرد هم هست که حد یقف ندارد. چنانکه فرموده اند نفس و مافوق آن انیات محضه و وجودات صرفه اند و ماهیت جنس و فصل اشیاء یعنی چیستی آنهاست، که حدود هر موجود محدود است و در خارج وجودات محدودند که حاکی از حدود ماهیت آنهاست. ماهیت چون کلی است ظرف تحقق آن ذهن است. ماهیت خیال وجود است، چون خیال ما که حظی از وجود دارد. نه ماهیت به کلی باطل است - زیرا اگر ماهیت اصلاً باطل می‌بود، عالم تحقق پیدا نمی‌کرد، چه ماهیات حدود وجودات اند - که ماهیت اصلاً حق است - چه، به تبع وجود تحقق دارد، چون ظل به وجود ذی ظل. چون این امور دانسته شد، گوئیم که عالم خلق از اجرام و عناصر و موالید، ماهیتی دارند که حد جامع و مانع آنهاست. جامع اشارت به دارایی، و مانع حکایت از ضیق وجودی آن شیء می‌کند و به قول مشاء تشکیک، در ماهیت راه ندارد تا در ذاتی و ذاتیات شیء تفاوت پیش آید، مثلاً آب یک جا آب و یک جا آب تر، و گل گاوزبان یک جا گل گاوزبان و یک جا گل گاو زبان تر، اسب یک جا اسب و یک جا اسب تر بود، بلکه همه از حیث ماهیتشان در یک حد ثابتند و لیکن نفس ناطقه ی انسانی، گوهری عاری از ماده و احکام آن است. وجودی مجرد و بسیط است و اختلاف مراتب در آن بسیار، هر چند در حد و تعریف مذکور نفس، که کمال اول جسم طبیعی آلی ذو حیات بالقوه است، همه ی افراد در آن شریکند و صدق این تعریف بر همه یکسان است و همه به این معنی انسان، ولی چون علم سازنده ی وجود انسان مجرد عقلی است و هر کسی مطابق سرمایه ی علمی خود واجد درجات است، اختلاف مراتب نفس به حسب وجود، که کمال و نقص و شدت و ضعف وجودی است، تحقق می‌یابد، که به این معنی یکی انسان و یکی انسان تر است، مثل اینکه بگوئیم آن دانا و این داناتر است، و آن کامل و این کامل تر است و در عین حال وحدت وجودی او در همه ی احوال محفوظ است و دم به دم از کمالی به کمال فراتر از آن متصف می‌شود و نسبت کامل با اکمل، گوئیم از نقص به کمال می‌رود و از آن حد می‌میرد و به حد عالی تر می‌رسد، و رواست که در حق گوئیم، نمرود زنده تر

شد، هر چه شدیدتر می‌گردد وحدت او قوی‌تر می‌گردد، و در حقیقت، شرف هر موجود به غلبه‌ی وحدت است، و هر چه از کثرت دورتر شود اشرف و اکمل گردد» (علامه حسن زاده آملی، ۱۳۷۰، ج ۲، صص ۳۲۰-۳۲۱)

۱-۲- اثبات وجود نفس

ابن سینا براهین متعددی برای اثبات وجود نفس مطرح می‌کند که در این میان پنج برهان از دیگر براهین مهم‌ترند:

برهان اول: «اجسامی را مشاهده می‌کنیم که دارای احساس و حرکت ارادی هستند و دسته‌ای دیگر دارای تغذیه، نمو و تولید مثلند. این افعال مختلفی که از اجسام صادر می‌شود، به دلیل جسمیت آنها نیست، زیرا در این صورت باید همه‌ی اجسام در این افعال شریک باشند، حال آنکه اینطور نیست. پس باید در ذات این اجسام مبادی دیگری (غیر از جسمیت) برای این افعال وجود داشته باشد. آن چیزی که از روی اراده مبدأ صدور کارهای مختلف و متعدد است، نفس نامیده می‌شود» (ابن سینا، ۱۳۸۵، الف ص ۹)

ابن سینا در برهان دوم و در توصیف حالات و احساسات انسان چنین می‌گوید:

برهان دوم: «از خواص انسان یکی این است که چون اشیاء نادر را ادراک کند انفعالی در او پدید می‌آید که تعجب نامیده می‌شود و این تعجب سبب خنده است و همچنین چون اتفاقی زیان آور بر او حادث شود او می‌گرید و انفعالی از این دست که بر انسان چیره می‌شود نشان از وجود نفس است. ابن سینا در کتاب اشارات و تنبیهات این چنین دو برهان بالا را خلاصه می‌کند: قوای محرکه، مدرکه و حافظه برای مزاج، چیزی دیگرند و تو می‌توانی این قوا را نفس بنامی. و این همان جوهری است که در اجزای بدن تو و سپس در بدن تو تصرف می‌کند.» (همان، صص ۲۰۳-۲۰۴)

برهان سوم: ابن سینا در کتاب «رساله فی معرفه النفس الناطقه» می‌نویسد: «ای عاقل بدان که امروز درست همان کسی هستی که در همه عمرت بوده‌ای حتی بسیاری از آنچه را که بر تو گذشته است، به یادداری و تو ثابت و مستمری و در این شکی وجود ندارد، ولی بدن تو همه در تحلیل و تجزیه و نقصان است از این رو آدمی به غذا نیازمند است تا بدل ما يتحلل بدن او گردد.»

اما تو خود می‌دانی که پس از بیست سال از بدن تو (از آنچه در آغاز بوده است، چیزی بر جای نمانده است ولی تو در تمام این مدت به بقای ذات خویش معترف هستی و در تمام عمر نیز چنین خواهد بود پس ذات تو با بدن تو (و اجزای ظاهری و باطنی آن) مغایر است» (ابن سینا، ۱۹۴۳، ص ۷)

برهان چهارم: نفس جایگاه معقولات است و لذا از جنس اجسام نیست، پس امری است که به جسم اضافه شده است. به همین جهت تمام آن حقایقی که در وجود آدمی و در نباتات و حیوانات وجود دارد را مشاهده می‌کنیم ولی در مورد انسان می‌بینیم که او می‌تواند اشیاء و حقایقی را که بیرون از حس است درک کند. حیوان و نبات فاقد چنین حس و ادراکی می‌باشند در حالی که انسان مدرک مفاهیم کلی است که انقسام در آن راه ندارد و این ویژگی فقط مختص انسان است، پس نیروی عقل و فکر که در ما وجود دارد از اجسام و ابدان ما بر نمی‌خیزد بلکه معلول امری است به نام نفس ناطقه.

به طور کلی آنچه برای هر فرد بدیهی است این است که اگر در هر چیزی شک و تردید داشته باشد، در این موضوع تردیدی ندارد که وجود دارد، من هستم و من در هستی خویش تردید ندارم و علم من به وجود من به اصطلاح فلسفه علم حضوری است نه علم حصولی. یعنی من نزد خودم حاضر هستم و از خودم جدا نیستم به طور کلی آگاهی و علم انسان از خودش از روشن‌ترین معلومات است و احتیاج به استدلال ندارد.

وظائف نفس متعدد و گوناگون است: برخی از آنها باعث پیدایش برخی دیگر می‌گردد و لکن در این میان نفس انسانی این وظائف را تنظیم می‌نماید و رابط بین آنها می‌باشد و در نهایت تغییری در او پدید نمی‌آید و باقی می‌ماند. (ابن سینا، ۱۳۸۵ ب، ص ۱۶۶).

برهان پنجم: انسانی را تصور کنید که یکباره کامل آفریده شده است، در حالی که نمی‌تواند اشیای خارجی را با چشم ببیند و در خلأ یا هوایی قرار گرفته باشد که فشار هوا را احساس نمی‌کند و بین اعضایش هم فاصله ای وجود دارد که با یکدیگر برخورد نکنند تا وجود آنها را احساس کند، در چنین حالتی این انسان معلق در فضا هیچ یک از اعضای ظاهری و باطنی خود از قبیل قلب و دماغ را احساس نمی‌کند. اما ذات خود را که بدون طول و عرض و عمق است و چیزی غیر از جسم و اعضایی است که برای او ثابت نشده است، احساس می‌کند و از روی یقین می‌داند که نفس غیر از جسم است. این انسان معلق اگر در همین حال دستی یا عضو دیگری را تخیل کند، آن را به عنوان جزء یا شرطی برای قوام ذات خود نمی‌داند. بدین ترتیب اولین و بدیهی‌ترین ادراکی که برای انسان حاصل می‌شود و نیاز به هیچ گونه اثباتی ندارد، همان ادراک نفس است، زیرا انسان نفس را بدون واسطه درک می‌کند. نفس مبدأ ادراکات و احساسات مختلف و اساس شخصیت است. از جسم و تعلقات آن می‌توان خود را آزاد ساخت و غافل شد، ولی از نفس نمی‌توان لحظه ای غافل شد یا در وجود آن تردید کرد، زیرا کلیه اعمال و آثاری که بر وجود انسان مترتب است، دلایل روشنی بر وجود نفس است.

همچنین کسی با چنین حالتی در موجودیت خودش شک نمی‌کند هر چند که اثبات وجود هر چیزی از اجزایش بر او دشوار است. حتی نمی‌تواند تصور جسم کند. وجودی که او احساس می‌کند، مجرد از مکان، طول،

عرض و عمق است. بنابراین تصور او از موجودیت خودش هرگز در نتیجه حواس یا از طریق جسم نیست پس باید از مبدأ دیگری که غیر از جسم است و با جسم مغایرت کامل دارد، باشد و آن نفس است. (ابن سینا، ۱۹۵۶، ص ۱۸-۱۹)

این برهان ابن سینا به عنوان فرضی است به این صورت که تصور کن شخصی با قوای عقلی و جسمی کاملی متولد شده و سپس صورتش پوشیده شده باشد به طوری که هیچ چیز از آنچه را در اطراف اوست، نمی بیند. این شخص در هوا در خلأئی نگه داشته شده به نحوی که با هیچ چیز برخوردی ندارد و اعضایش به طوری قرار گرفته اند که هیچ گونه تماسی و تلاقی با هم نمی یابند.

از فحوای تمامی مطالبی که در شرح برهان پنجم گذشت چنین بر می آید که ابن سینا نفس را به معنای وسیع مبدأ حرکت در نظر گرفته و همه کائنات را واجد این موهبت می داند، او به نفس فلکی، نفس نباتی، نفس حیوانی و در مرتبه آخر به نفس انسانی قائل است و در اثبات نفس و تعریف آن به این نکته اشاره دارد که نفس جوهری است واحد که دارای قوای مختلف است و افعال مختلف و گوناگون و رابطه نزدیکی با بدن دارد (علی اکبر سیاسی، ۱۳۳۳، صص ۲۲-۲۳).

۱-۳- اثبات تجرد نفس

بسیاری از فلاسفه ی اسلامی در این نظر که نفس در حدوث و بقاء مجرد از ماده است، دیدگاه یکسانی دارند. بر اساس این تفکر، نفس که جوهری است مغایر با بدن و تجرد، ذاتی آن است، با حدوث بدن حادث شده و برای نیل به مراتب بالاتر به بدن یک تعلق تدبیری پیدا می کند. دیدگاهی که نفس را در نشئات سه گانه ی حسی، خیالی و عقلی موجودی ثابت و فاقد تحول جوهری می داند. (ملاصدرا، ۱۹۹۹، ج ۱، صص ۳۲۷ تا ۳۴۴)

با تکیه بر همین دیدگاه است که پیش از ملاصدرا، ابن سینا به این مبحث پرداخته و در اثبات تجرد نفس، ادله ی هفت گانه ی خود را ارائه داده است که به مهم ترین آنها اشاره می شود:

وی پس از فراغت از اثبات جوهریت نفس، در اثبات تجرد آن دلایلی می آورد که گاه در مقایسه احوال نفس و افعال تن است و گاه در مقایسه آن با مدرکاتش می باشد. یکی از دلایلی که ابن سینا از آن سخن می گوید، دلیلی است که در آن از قیاس گذشتن عمر بر جان و تن استناد شده است:

- دلیل اول: «اجزای بدن همگی بعد از نهایت نشو و نما و توقف شروع به ضعیف شدن می کنند و این در نزدیکی چهل سالگی یا خود چهل سالگی واقع می شود. اما قوه مدرک که نفس که مدرک معقولات است، غالباً